

پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال پنجاهم، دوره جدید، سال ششم
شماره اول (پیاپی ۲۱)، بهار ۱۳۹۳، ص ۵۵-۷۰

تثبیت مرزها و برقراری حاکمیت ایران بر بلوچستان، در عصر ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ تا ۱۲۸۹ق / ۱۸۴۷ تا ۱۸۷۲م)

محمد پیری *

چکیده

بلوچستان در آغاز قرن سیزدهم قمری، کانون بحران‌های سیاسی و اجتماعی شد. دولت قاجار اقدامات گوناگونی، برای برقراری امنیت و تثبیت حاکمیت دولت مرکزی در این منطقه انجام داد. این نوشتار با هدف بازشناسی عوامل بحران‌زا در بلوچستان، می‌کوشد به روش توصیف تاریخی و اسنادی و با مراجعه به منابع دست اول، به این پرسش‌ها پاسخ دهد: ناآرامی‌های بلوچستان از آغاز دولت قاجار تا دوران ناصرالدین شاه چگونه پدید آمد؟ دولت مرکزی ایران برای مهار این شورش‌ها، به چه اقداماتی دست زد؟ این بررسی نشان می‌دهد که در اثر کوشش حاکمان ایالت‌های کرمان و خراسان، سرانجام در دوره ناصرالدین شاه، آرامش نسبی به منطقه بازگشت. دولت انگلستان که این موضوع را به سود خود نمی‌دید، برای جلوگیری از گسترش نفوذ ایران در تمامی مناطق بلوچستان، به تعیین خطوط مرزی براساس منافع استعماری خود دست یازید و مرزهای کنونی جنوب شرق ایران نتیجه دخالت‌های آن کشور است.

واژه‌های کلیدی

بلوچستان، قاجاریه، شورش‌های محلی، انگلستان، مرزهای سیاسی.

* استادیار تاریخ، دانشگاه سیستان و بلوچستان. m.piri@lihu.usb.ac.ir

مقدمه

استقلال طلب نادر، اطاعت می‌شد؛ بلکه پس از گذراندن چند دهه ناآرامی بی‌وقفه، ناصرخان اول به استقلال، در این سرزمین فرمان می‌راند (سایکس، ۱۳۶۸: ۴۲۲). آقامحمدخان پس از تسخیر کرمان در سال ۱۲۰۸ق/۱۷۹۳م، فرصتی برای گسترش نفوذ بر بلوچستان نیافت و ناگزیر، برای سرکوبی شورش ارایکلی خان و مقابله با قوای روسیه، به قفقاز شتافت (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۸/۱). فتحعلی شاه نیز در ابتدای سلطنت، در اثر شورش‌های نواحی مختلف، بلوچستان را به حال خود رها کرد و خوانین بلوچ، با خودسری به حکومت خود ادامه دادند. وی در سال ۱۲۱۶ق/۱۸۰۱م، اداره کرمان و بلوچستان را به ابراهیم خان ظهیرالدوله سپرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۵۲۵/۹) و ابراهیم خان نیز برای به انقیاد درآوردن خوانین سرکش، به این نواحی لشکر کشید (وزیری، ۱۳۵۲: ۵۹۰). موفقیت‌های نظامی حاکمان کرمان و بلوچستان، در این دوره نیز نتوانست پایه‌های حاکمیت ایران را در جنوب شرق کشور تثبیت کند. شکست از روسیه بر نامنی‌های داخلی ایران افزود و خوانین بلوچستان نیز با بهره‌گیری از گرفتاری دولت مرکزی، اداره مناطقی همچون بمپور را از دست حکومت خارج کردند. از نتایج نامطلوب نبود حاکمیت ایران بر بلوچستان، سرایت ناامنی و هرج و مرج به نواحی مرکزی بود؛ به طوری که درگیری سربازان دولتی با راهزنان بلوچ، در سال ۱۲۴۶ق/۱۸۳۰م، تا خورویبابانک هم کشیده شد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۷۹۳/۲). محمدشاه کوشید حاکمیت ایران را بر بلوچستان برقرار سازد؛ ولی با مداخله نیروهای بریتانیایی که با حضور در بلوچستان و افغانستان به رقابت با حریف استعماری خود، یعنی روسیه می‌پرداختند، تلاش او ناکام ماند. آنان با اقدامات نظامی، به ویژه در شرق بلوچستان و پس از اینکه نیروهای بومی را در موضع ضعف قرار دادند، با

سرزمین وسیع بلوچستان که امروزه بین سه کشور ایران و پاکستان و افغانستان تقسیم شده، پیوسته جزئی جدایی‌ناپذیر از جغرافیای تاریخی ایران بوده است. پس از قتل نادرشاه، حاکمیت ایران بر بلوچستان متزلزل شد. فتحعلی شاه و محمدشاه کوشیدند به کمک حاکمان کرمان، نفوذ دولت قاجار را بر این منطقه تثبیت کنند. اقدامات نظامی حاکمان کرمان موجب تضعیف سرداران شورشی بلوچ شد؛ اما، این اقدامات نتوانست آنان را به فرمانبرداری کامل از حکومت مرکزی وادار کند؛ زیرا هربار پس از بازگشت قوای ایران به مقر حکومت کرمان، سرداران بلوچ راه خودسری در پیش می‌گرفتند و از پرداخت مالیات خودداری می‌کردند. گستره این ناآرامی‌ها به اندازه‌ای بود که حتی در بمپور، مرکز بلوچستان، نیز رؤسای محلی با خروج نیروهای دولتی عزم خودسری برمی‌افراشتند. این ناآرامی‌ها نه تنها بلوچستان بلکه نواحی سیستان و کرمان و خراسان را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. آنچه در پی می‌آید، توصیف چگونگی برقراری حاکمیت ایران بر بلوچستان و تثبیت مرزهای جنوب شرقی، به ویژه در دوره ناصرالدین شاه است.

اوضاع بلوچستان در آغاز دوره قاجار

در آشوب‌های پس از قتل نادرشاه، بلوچستان نیز دستخوش ناآرامی شد و محبت خان پس از شورشی ناکام به قندهار تبعید شد. احمدخان درانی در سال ۱۱۶۲ق/۱۷۴۹م، محبت خان را به حکومت این منطقه منصوب کرده بود. سپس اداره بلوچستان به نصیرخان واگذار شد که وی نیز خودسری کرده و احمدخان با او مدارا می‌کرد (حسینی جامی، ۱۳۸۴: ۱۶۱ و ۴۳۲). در آغاز سلسله قاجار، بلوچستان ولایتی بود که نه پادشاه ایران بر آن نفوذ داشت و نه در آنجا از سردار

خود، به چگونگی عقب‌نشینی از ایران اشاره کرده و تصریح می‌کند انگلیسی‌ها را از تصمیم خان کلات، برای شیخون‌زدن مطلع کرده و با بلوچ‌هایی که تسلط آنان را بر نمی‌تافتند، جنگیده است. وی سرانجام واسطه صلح شد و به بلوچ‌ها توصیه کرد با انگلیسی‌ها همراهی کنند و در عوض، موجب و مقرری از کمپانی هند شرقی بگیرند. به این ترتیب نصیرخان دوم، حاکم کلات، نیز در شمار جیره‌خواران انگلیس درآمد (نوایی، ۱۳۷۷: ۳۷۲/۲). در این احوال محمدعلی‌خان نارویی، حاکم بمپور و بلوچستان، با بهره‌جویی از گرفتاری‌های دولت مرکزی ایران، دست به غارت نواحی مختلف ایالت کرمان زد (واتسون، ۱۳۴۸: ۳۱۲). به همین علت، از کرمان حبیب‌الله‌خان مأمور فتح بمپور شد و با پیوستن امیرسعیدخان بلوچ به قوای دولتی، توانست بمپور را تصرف کند (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۸۰/۱۰). به این ترتیب، نفوذ دولت ایران در بلوچستان به میزان درخور توجهی افزایش یافت؛ ولی، به‌زودی حوادثی به وقوع پیوست که بار دیگر منطقه را در آشوب فرو برد. در سال ۱۲۶۰ق/۱۸۴۴م، آقاخان که در بمبئی ساکن شده بود، برادرش محمدباقرخان را به بلوچستان فرستاد. او نیز طی سه چهار ماه، با پول نقد و تجهیزاتی که حکومت انگلیسی هند تدارک دیده بود نزدیک دوهزار سوار و تفنگچی گردآورد و بمپور را محاصره کرد؛ اما محمدعلی‌خان نارویی حاضر به تسلیم نشد و دو طرف، به جنگ پرداختند. آقاخان نیز در هند بیکار نشست و با ارسال نامه‌هایی، خوانین محلی را برای فتح بمپور تشویق کرد (محمود، ۱۳۸۰: ۵۲۳). سرانجام در زمستان ۱۲۶۲ق/۱۸۴۵م، فضلعلی‌خان با دوهزار نیرو و سه عراده توپ، از کرمان حرکت کرد و شورشیان را گوشمالی داد (روانبد، ۱۳۹۱: ۹۷ و ۹۸). با شکست آقاخان، سیاست فرقه‌تراشی انگلستان در این منطقه ناکام ماند. فضلعلی‌خان نیز در دوران حکومت خود،

حمایت مالی و سیاسی از سرداران بلوچ شکست‌خورده، سیاستمداران با آنان مانند حاکمان خودمختار و مستقل رفتار کردند (احمدی، ۱۳۷۹: ۱۱۷). در این دوره، انگلیسی‌ها از لشکرکشی محمدشاه به هرات ناخشنود بودند. آنان گمان می‌کردند با باقی‌ماندن هرات، در دست ایران ممکن است این شهر به پایگاه روسیه، برای تسخیر هند تبدیل شود (رئیس طوسی، ۱۳۷۶: ۵۴)؛ بنابراین، به شورش‌ها در مناطق مختلف ایران، از جمله کرمان و بلوچستان دامن زدند. آقاخان رهبر فرقه‌اسماعیلیه که از حکومت کرمان برکنار و مدتی محمدشاه او را زندانی کرده بود، گزینه مناسبی، برای راه‌انداختن جنگ‌های مذهبی بود. آقاخان در ۴ رجب ۱۲۵۶/۱ سپتامبر ۱۸۴۰، به بهانه سفر حج از محلات بیرون رفت. او با جعل نامه‌هایی از طرف محمدشاه، کوشید بار دیگر حکومت کرمان را بدون درگیری به دست گیرد؛ لیکن دربار قاجار از این فرار دسیسه‌آمیز، به‌زودی باخبر شد و دستور دستگیری او را به بهاء‌الدوله، حکمران یزد، که آماده استقبال از وی شده بود داد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۶۵۰/۳). سپس آقاخان عازم کرمان شد. فضلعلی‌خان، حاکم آن شهر، از دولت مرکزی کمک خواست و دولت نیز حبیب‌الله‌خان، امیر توپخانه را به سوی کرمان گسیل کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۶۵۳/۳). حکومت انگلیسی هند نیز سعیدخان بلوچ را با مهمات و چند قبضه توپ، برای حمایت از آقاخان فرستاد و با استفاده از این تجهیزات، پیروزی‌هایی نیز نصیب شورشیان شد (محمود، ۱۳۵۳: ۵۲۰/۲؛ روانبد، ۱۳۹۱: ۹۰ و ۹۱)؛ ولی نیروهای دولتی، به‌زودی از راه رسیدند و آقاخان عقب نشست و در ذیقعه ۱۲۵۷/۱ مه ۱۸۴۱، وارد قندهار شد. از این پس، حکومت انگلیسی هند با پرداخت روزانه صدروپیه، خرج اقامت وی را تأمین می‌کرد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۳۱). آقاخان در یکی از نوشته‌های

برای پایان‌دادن به ناآرامی‌ها، بار دیگر هر دو را به حکومت منصوب کرد (آدمیت، ۱۳۷۸: ۲۴۹). در سال ۱۲۶۶ق/۱۸۴۹م، نیز به امر تهماسب‌میرزا، عبدالله‌خان صارم‌الدوله با سربازان ملایری و توپسراکانی و تفنگچی‌های محلی، به‌همراه توپخانه، برای برقراری نظم عازم بلوچستان شد. این نیروها قلعه ایرندگان را تصرف کردند؛ ولی پس از چندی، اداره آن دوباره به حاکم قبلی سپرده شد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۹۰).

در سال ۱۲۶۷ق/۱۸۵۰م، سرکشی رؤسای بلوچ نیز ادامه یافت. در این سال، گروهی از راهزنان به گروهی از زوار امام رضا(ع) حمله کردند؛ اما با مقابله حاجی بیگ نخعی، سردسته محافظان کاروان، مواجه شدند. در این درگیری، سی تن از راهزنان و نه تن از تفنگچیان و دو تن از زوار به قتل رسیدند. پس از این درگیری، مؤیدالدوله تصمیم گرفت آرامش بیشتری در بلوچستان برقرار کند؛ به همین علت، احمدمیرزا قاجار را برای فتح بمپور و قلعه‌های سرباز و نسکن مأمور کرد. در این بین، اولیاءخان چانبی و احمدخان لشاری، دوتن از سرداران بلوچی که با دلجویی احمدمیرزا، حاضر به همکاری با دولت شده بودند، با تعداد دیگری از سرداران بلوچ، برای تصرف این مناطق حرکت کردند؛ سپس، در یک فرسخی نسکن فرود آمدند. آنان تصمیم گرفتند امیردراخان را که در قلعه سرباز اقامت داشت دستگیر کنند. دل‌مراذخان به نمایندگی از دراخان نزد احمدمیرزا رفت و با لطف او روبه‌رو شد؛ لیکن هنگامی که به قلعه بازگشت، درصدد مدافعه از قلعه و مبارزه با احمدمیرزا برآمد. نیروهای حکومتی به قلعه نسکن هجوم بردند. دل‌مراذخان به همراه ۲۰ نفر از طرفدارانش دستگیر و قلعه با خاک یکسان شد. ساکنان قلعه نیز در اطراف پراکنده شدند. پس از این پیروزی، احمدمیرزا برای تسخیر سرباز عزیمت کرد. وی به مدت سه روز، کوشید با ارسال امان‌نامه ساکنان قلعه را

برای حفظ بلوچستان نیروی نظامی می‌فرستاد و می‌کوشید امنیت این منطقه را تأمین کند. یک بار نیز که طایفه‌ای از اشرار بلوچ، در نزدیکی کرمان دست به چپاول گشودند، به سرعت آن‌ها را سرکوب کرد. در بازگشت از این عملیات بود که خبر فوت محمداشاه را دریافت کرد (وزیری، ۱۳۷۶: ۷۹۰ تا ۷۹۳).

پادشاهی ناصرالدین‌شاه و اقدامات امیرکبیر در بلوچستان

در آغاز پادشاهی ناصرالدین‌شاه، بلوچستان همچنان ناآرام بود. راهزنان بلوچ به کاروان‌های تجارتنی و زیارتی در راه‌های یزد، کرمان، سیستان و مشهد دستبرد می‌زدند و عشایر این مناطق، مدام شورش می‌کردند. امیرکبیر در نخستین اقدامات دوران صدارت خود، کوشید نفوذ دولت مرکزی ایران را در سراسر بلوچستان و تا مرز سند گسترش دهد. وی نخست با عملیات نظامی، درصدد برقراری آرامش برآمد و سپس، با اقدامات سیاسی و از طریق سپردن بخشی از قدرت به سران و بزرگان محلی، آن‌ها را به حمایت از دولت مرکزی تشویق کرد. امیرکبیر برای تشویق، پاره‌ای از مناصب دولتی را نیز به آنان سپرد. در اثر سیاست‌های امیرکبیر، دوست محمدخان بلوچ که دم از نافرمانی می‌زد، در جمادی‌الاول ۱۲۶۵ق/مارس ۱۸۴۹م، نامه‌ای به دربار فرستاد و اطاعت خود را اعلام کرد؛ اما محمدعلی‌خان سیستانی، حاکم بمپور، همچنان خودسری می‌ورزید. امیرکبیر تهماسب‌میرزا مؤیدالدوله را به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب کرد. وی مأموریت یافت تا حاکم بمپور را به اطاعت دولت مرکزی درآورد. این شاهزاده قاجاری، با دسته شترسواری که تازه تشکیل داده بود، بمپور را تصرف کرد. محمدعلی‌خان سیستانی گریخت؛ اما، سرانجام وی نیز اطاعت خود را از دولت مرکزی اعلام کرد. امیر

بلوچیه در آن حدود به هیچ وجه مصدر شرارت و راهزنی و هرزگی و قطاع‌الطریقعی ننمایند» (آدمیت، ۱۳۷۸: ۲۵۱). با اقدامات امیرکبیر، وضع امنیتی بلوچستان بهبود یافت و فرامین دولت در منطقه جاری شد. مالیات‌های عقب‌مانده وصول شد و تجارت رونق گرفت. چند پادگان مرزی هم ایجاد شد و سربازان شترسوار به پاسداری مشغول شدند؛ اما این روند چندان نپایید؛ زیرا، با قتل وی شیرازۀ دولت از هم پاشید و نظمی که در سایهٔ تدبیر او در بلوچستان ایجاد شده بود، فروریخت. بار دیگر، سرداران بلوچ دست به طغیان زدند و مؤیدالدوله کوشید این شورش‌ها را به طریق مسالمت‌آمیز حل و فصل کند. وی در اواخر سال ۱۲۶۸ ق/۱۸۵۱ م، بزرگان بلوچستان را احضار کرد و از آنان تعهد گرفت که امنیت بلوچستان را تأمین کنند و به طوایف خود، اجازه راهزنی ندهند (سپهر، ۱۳۷۷: ۳/۱۱۹۵ و ۱۱۹۶). با وجود این، ناآرامی‌ها در بلوچستان ادامه یافت. در این مرحله، انگلستان از هرگونه اقدام حاکمان محلی، در برابر دولت مرکزی حمایت می‌کرد (رایت، ۱۳۸۳: ۱۹۵). پرداخت رشوه به رؤسای بلوچ، برای جلب حمایت بیشتر آنان نیز از چشم مأموران روسی پنهان نماند و آن را گزارش داده‌اند (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۴۴۴). وجود ناآرامی‌های پیوسته موجب شد دولت مرکزی پی‌درپی، حاکمان کرمان و بلوچستان را تغییر دهد. تا اینکه حکومت این نواحی، به محمدحسین‌خان سردار واگذار شد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۷۹۸؛ سایکس، ۱۳۶۸: ۹۹).

وضعیت بلوچستان پس از قتل امیرکبیر

میرزاآقاخان نوری که پس از امیرکبیر صدراعظم ایران شد، در ربیع‌الثانی ۱۲۶۸/دسامبر ۱۸۵۱، طی نامه‌ای امیراسدالله را به عنوان نایب‌الحکومه قاینات تعیین کرد و برای تشویق وی، در نامهٔ انتصابش چنین نوشت: «...

مطیع کند؛ اما این تلاش‌ها سودی نداد. سرانجام، در روز چهارم فرمان حمله را صادر کرد و سربازان توپچیان قلعه را گلوله‌باران کردند. درآخان در اثر رشادت قوای دولتی، تاب مقاومت نیاورد و گریخت. قلعه سرباز تصرف و مؤیدالدوله پیروزمندانه رهسپار بم و نرماشیر شد. بزرگان بلوچ نیز به حضور او رسیدند و ضمن ابراز اطاعت، هدایایی تقدیم کردند (سپهر، ۱۳۷۷: ۳/۱۱۳۳ و ۱۱۳۴). مؤیدالدوله نیز از بین ایشان حکمرانانی، برای بنفهل (بمپور) و فنوج و مکس انتخاب کرد؛ سپس، به رشیدخان و مهدی‌خان که از بزرگان بلوچستان بودند، محبت کرد و به آن‌ها اجازه بازگشت به محل زندگی‌شان را داد. به دستور مؤیدالدوله برای برقراری امنیت در بلوچستان، سربازخانه‌هایی ایجاد کردند. علی‌محمدخان سرحدی نیز تعهد کرد دیگر بزرگان بلوچستان را نیز، برای ابراز اطاعت، به خدمت مؤیدالدوله بیاورد (وزیری، ۱۳۷۵: ۷۹۷). در گروه سپاهیان که برای ایجاد نظم و آرامش به منطقه اعزام شدند از سربازان زری و سیستانی و افشار نیز نام برده‌اند (سپهر، ۱۳۷۷: ۳/۱۱۱۸). محمدعلی‌خان سیستانی و دوست محمدخان بلوچ مأموریت یافتند راهزنان را از بین ببرند. امیرکبیر در نامه‌ای به آنان فرمان داد: «... از قراری که به عرض رسیده پاره‌ای جهال بلوچیه در آن حدود مشغول قطع طریق و راهزنی و سرقت بوده و مصدر شرارت هستند؛ لهدا به آن عالیجاه امر و مقرر می‌فرمایم که پیش از آنکه سطرات دستخط و قهر و غضب پادشاهی شامل احوال تبه رزوگار آن‌ها شود، از این قبیل هرزگی ممنوع داشته که من بعد مصدر سرقت و هرزگی نشوند» (آدمیت، ۱۳۷۸: ۲۵۰). در پی این فرمان، راهزنان سرکوب شدند و امیر نیز در نامه‌ای از خدمات محمدعلی‌خان سیستانی قدردانی و باز تأکید کرد: «آن عالیجاه... می‌باید پیوسته مراقب باشد که از جهال طایفه

بلوکات و قلاعی که از قرار احکام قضا نظام همایون به امیرالامراء العظام مقرب الخاقان، امیراسدالله خان امیر قاینات، محول و مقرر است کمافی السابقی به عالیجاه مشارالیه واگذارید و به هیچ وجه مداخله نکنید و بعد از این... معاندت و مغایرت را با عالیجاه مشارالیه کنار گذارید و به معرض معاونت یکدیگر برآیید» (طلایی، ۱۳۸۰: ۸۰). میرزا آقاخان پس از سپردن دفع راهزنان بلوچ به امیراسدالله عَلم، در جمادی الثانی ۱۲۶۸ / مارس ۱۸۵۲، طی نامه‌ای به سلطان مرادمیرزا حسام السلطنه، والی خراسان، دستور داد از سپردن وظایف اضافی به وی خودداری شود تا بهتر بتواند با سرکشان مقابله کرده و امنیت را به بلوچستان بازگرداند (طلایی، ۱۳۸۰: ۷۹). اقدامات میرزا آقاخان برای تثبیت حاکمیت قاجارها در بلوچستان بسیار مهم بود؛ زیرا برای نخستین بار پای لشکریان قاجار به قسمت‌هایی از بلوچستان باز شد که تا آن زمان، پادگان نظامی در آن ایجاد نشده بود. فتح مکران و کیچ که از مستحکم‌ترین قلعه‌های بلوچستان بود و در بین دویست هزار افراد ایل قرار داشت و نیز، ابراز اطاعت دین محمدخان در سال ۱۲۶۸ ق/ ۱۸۵۱ م، (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۸: ۶۶) برای استقرار حاکمیت دولت مرکزی بسیار حیاتی شمرده می‌شد. با وجود این، خودسری خوانین و غارت کاروان‌ها همچنان ادامه یافت. در سال ۱۲۶۹ ق/ ۱۸۵۲ م، به کاروانی که از طبس به یزد می‌رفت دستبرد زده شد. در این حمله، هفت تن از تجار و سه تن از محافظان به قتل رسیدند و هفت هزار تومان از اموال ایشان به غارت رفت (سپهر، ۱۳۷۰: ۱۲۲۰/۳). در پی این غارت، عبدالله خان میرپنج با تعدادی سرباز و سازوبرگ نظامی و توپخانه، به بلوچستان اعزام شد. وی راهزنان بلوچ را پس از گذشتن از بمپور و سرباز تا قلعه سورمیچ، نزدیک مکران، تعقیب کرد (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۳: ۱۷۴۶/۳). با ورود عبدالله خان به منطقه مکران،

امیر قاینات در اینجا تعریف و توصیف زیاد از حسن اهتمام و کارآگاهی و هوشمندی شما مذکور ساخت و به‌خصوصه متقبل و متعهد شد که بعد از این، با وجود بودن شما در آن صفحات به هیچ وجه ذکری از شرارت و دزدی و مفسدت بلوچ و الامان و غیره نشود... لهذا به شما می‌نویسم که بعد از ورود امیر قاینات به آنجا هرگاه ان‌شاءالله تعالی به... قسمی حرکت کردید که اسمی از قبیل بلوچ و الامان و غیره در آنجا و اینجا مذکور نشد و اهتمامات و حسن خدمات شما در دربار شوکت مدار معلوم شد... فرمان همایونی به رفتار شما صادر نموده، با خلعت خواهم فرستاد که در قاینات حاکم بالاصاله باشید و اگر به‌طوری که امیر قاینات متعهد گشت و گردن گرفت، صورت نگرفت و به عمل نیامد، باز به همان قرار نایب‌الحکومه هستید» (طلایی، ۱۳۸۰: ۸۱). واگذاری امنیت این مناطق به امیراسدالله موجب ناراحتی حاکم طبس شد. چنان‌که از مکاتبات میرزا آقاخان برمی‌آید، وی در انجام وظایف امیر اسدالله سنگ اندازی می‌کرد. صدراعظم در ربیع الثانی ۱۲۶۸/ دسامبر ۱۸۵۱، طی نامه‌ای او را از مداخله، در انجام مأموریت‌های اسدالله خان عَلم این‌گونه برحذر داشته است: «فرزند! شما و عالیجاه محمدرضاخان در اینجا اولیای دولت قاهره را مطمئن نمودید و متعهد شدید که در آن صفحه قسمی حرکت کنید که اسمی در آنجا از بلوچ و الامان و غیره مذکور نشود... از قراری که مسموع شد با وجود آن تعهدات، شما در این عرض مدت که شما رفتید کاری که بلوچ به روزگار آن مرزوبوم آورده تا حالا در هیچ عهد و هیچ وقت کسی ندیده و نشنیده و در ازمنه سالفه هرگز این طور بی‌اعتدالی از قبیل بلوچ و غیره واقع نشده که در این چهار ماه حکومت شما در آن صفحات وقوع یافته است... اولی و احق آن است که به همان حکومت قدیم خود قانع و راضی باشید و

بلوچستان منصوب شد. وی در سال ۱۲۷۱ق/۱۸۵۴م، به تحریک امیرعلم‌خان دزکی برای تصرف قلعه‌سب (سیب) از بمپور حرکت کرد. این نیروها، سردارمحمدشاه حاکم قلعه‌سب را اسیر کرده و با خود به بمپور بردند (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۰/۸۷۸۴ و ۸۷۸۵؛ روانبد، ۱۳۹۱: ۱۰۱ تا ۱۰۳).

در سال ۱۲۷۲ق/۱۸۵۵م، با مرگ محمدحسن‌خان سردار غلامحسین‌خان سپهدار، برای حکمرانی کرمان و بلوچستان انتخاب شد. وی تا سال ۱۲۷۶ق/۱۸۵۹م، بر این نواحی حکومت کرد. در دوره حکومت وی اداره کرمان همچنان بر عهده امام‌علی‌خان بود (سایکس، ۱۳۶۳: ۹۹). در سال ۱۲۷۲ق/۱۸۵۵م، راهزنان بلوچ به جمعی از زائران امام رضا(ع)، در منطقه ریگ‌شتران هجوم بردند. در این دستبرد، اموال زوار غارت شد و سه نفر از کودکان سادات، به اسارت گرفته شدند. این گروه سپس به روستای ده قاضی، در نزدیک کرمان، حمله کردند و چند نفر را به قتل رساندند. در پی این حوادث، حاکم کرمان و بلوچستان امام‌علی‌خان را به دفع آن‌ها فرستاد. وی نیز با گروهی از سواران آنان را تعقیب و پس از دستگیری مجازات کرد. با انتشار این خبر، دیگر خوانین منطقه نیز از محل اسکان خود به بم آمدند و ضمن دادن مالیات و پیشکش‌هایی، به حکومت مرکزی اعلام وفاداری کردند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۶۱). در سال ۱۲۷۲ق/۱۸۵۵م، محمدشاه‌خان نافرمانی را آغاز کرد. این بار نیز امام‌علی‌خان مأمور دفع وی شد. او پس از فتح قلعه، محمدشاه‌خان و شورشیان را دستگیر و اموال آنان را غارت کرد. هنگام بازگشت به کرمان نیز، سپهدار از او استقبال کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۰/۸۷۸۴ و ۸۷۸۵). در دوره حکومت امام‌علی‌خان بلوچستان قدری آرام بود. وی در رجب ۱۲۷۵ق/فوریه ۱۸۵۹م، فوت کرد و حکومت کرمان و بلوچستان، به محمداسماعیل‌خان داده شد.

دین‌محمدخان و دیگر سرداران بلوچ، از او استقبال و نیازمندی‌های سپاه او را فراهم کردند. خوانین بلوچ اعلام کردند حاضرند بهای اموال غارتی را بپردازند تا قوای دولتی بازگردند؛ اما، عبدالله‌خان این پیشنهاد را نپذیرفت و اعلام کرد: دستور دارد به مکران وارد شده و نظم و امنیت را در این منطقه برقرار سازد. نیروهای دولتی در ۳ جمادای اولی ۱۲۶۹/فوریه ۱۸۵۳، وارد قصرقد شدند و به علت همراهی دین‌محمدخان با قوای دولتی، مقابله‌ای صورت نگرفت. ساکنان مکران نیز از ترس به کوه‌ها پناه بردند. عبدالله‌خان بی‌درنگ امام‌علی‌خان سرهنگ را به قلعه فرستاد تا غلات و حبوبات آنجا را ضبط و در بین سپاهیان تقسیم کند. قوای سواره نظام و توپخانه را نیز برای تصرف سایر قلعه‌های شورشی اعزام کرد. این نیروها نظم و آرامش را در این نواحی ایجاد کردند. عبدالله‌خان به علت خدماتی که دین‌محمدخان و پسر و برادر او، برای برقراری نظم و آرامش در بلوچستان انجام دادند به آن‌ها خلعت داد و به کرمان بازگشت (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۰/۸۶۵۰ و ۸۶۵۱). پس از موفقیت‌های قوای اعزامی ایران موسی‌خان، حاکم بلوچستان، از محمدحسن‌خان درخواست کرد تا وی را با اختیارات کامل به سرداری بلوچستان مأمور کند. این درخواست پذیرفته شد و وی همراه سه عراده توپ و صد نفر شترسوار و سرباز به نرماشیر و بمپور اعزام شد (روانبد، ۱۳۹۱: ۱۰۱).

نقش ابراهیم‌خان بمی در تحولات سیاسی بلوچستان

پس از انتصاب موسی‌خان به سرداری بم و بلوچستان، ابراهیم‌خان نیز به خدمت او پیوست. در ابتدا، به دستور حاکم کرمان به فرماندهی بیست نفر از سربازان بمی گماشته شد (وزیری، ۱۳۷۶: ۱۹۱ و ۱۹۲). موسی‌خان در ازبین‌بردن ناآرامی‌ها ناکام بود؛ پس، از حکومت بلوچستان برکنار و امام‌علی‌خان به حکومت بم و

سال ۱۲۷۴ق/۱۸۵۷م، پی به ضرورت ایجاد خطوط تلگراف بین هند و اروپا برده بود مذاکراتی را در این زمینه، با ایران آغاز کرد. دولتمردان ایرانی چون نمی‌خواستند پای مأموران بیگانه به نقاط دورافتاده مملکت باز شود پیوسته، با ایجاد خطوط تلگراف در بلوچستان مخالفت می‌کردند؛ لیکن سرانجام در جمادی‌الآخر ۱۲۷۹ق/ دسامبر ۱۸۶۲، انگلیس امتیاز احداث خطوط تلگراف در بلوچستان را گرفت و با حضور بیشتر در منطقه، به شورانیدن خوانین و رؤسای بلوچ پرداخت. هدف انگلیس، عملی ساختن راهبرد استعماری تقسیم بلوچستان بود (ملکشاهی، ۱۳۸۷: ۲۰۶). در سال ۱۲۷۹ق/۱۸۶۲م، حکومت مرکزی یکی از مأموران دولتی را مأمور کرد تا درباره جغرافیا و جمعیت بلوچستان گزارشی تهیه کند. وی درباره افزایش زمینه‌های بروز ناآرامی چنین می‌نویسد: «... در اثنای سیاحت که به بلوک سرباز رسیده و به پیشین عبور نمود و معلوم شد که اهالی آنجا کمر مخالفت بسته‌اند؛ نه به ضابط گیج و نه سرباز اطاعت و خدمت می‌کنند. بعد از معاودت از سیاحت بلوچستان، تفصیل مخالفت سکنه پیشین را به وکیل‌الملک... اظهار داشت و به عرض اولیای دولت جاوید شوکت رسانیدند. در سنه ۱۲۸۱ق [۱۸۶۴م] حسب‌الامر، این بنده را سرباز و توپ و جمعیت مأمور نمودند. رفته بعد از پنج روز محاصره قلعه را تسخیر نموده و حالا در نهایت انقیاد کمر خدمت بسته، به ضابط سرباز مالیات می‌دهند» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴: ۳۳۵). به این ترتیب، ناآرامی‌های بلوچستان تا زمان حکومت ابراهیم‌خان هم‌چنان ادامه یافت. میرزاعصوم‌خان نیز که دولت ایران او را برای علامت‌گذاری مرزها به بلوچستان اعزام کرده بود درباره ترقی وی می‌نویسد: «ابراهیم‌خان ابتدا مرد خبازی بود و او را علی‌ابراهیم می‌گفتند، در هنگامی که سیف‌الملوک میرزا به بم

کیومرث‌میرزا نیز به عنوان پیشکار، امور این ایالت را به دست گرفت و سال بعد، لقب وکیل‌الملکی دریافت کرد. محمداسماعیل‌خان نُه سال حاکم کرمان بود و در آبادی این شهر کوشید (سایکس، ۱۳۶۳: ۹۹). در طول این سال‌ها، ابراهیم‌خان بمی به خدمت نزد حاکمان کرمان و بلوچستان مشغول بود. در سال ۱۲۷۴ق/۱۸۵۸م، محمداسماعیل‌خان وی را مأمور بلوچستان کرد؛ ولی هنوز جایگاه درخور توجهی در امور حکومتی نداشت (وزیری، ۱۳۷۶: ۱۹۰). در این هنگام، محمدحسن‌خان نوری حاکم بلوچستان بود و ابراهیم‌خان به مدت دو سال نیابت حکومت او را به عهده گرفت (روانبد، ۱۳۹۱: ۱۰۵). یکی از نویسندگان دوره قاجار، درباره چگونگی ارتقای مقام ابراهیم‌خان بمی به حکومت بلوچستان می‌نویسد: «هنگامی که وکیل‌الملک ثانی در سال ۱۲۸۶ق [۱۸۶۹م] به حکمرانی کرمان و بلوچستان منصوب شد امور دیوانی بم و نرماشیر را نیز ضمیمه حکومت بلوچستان نمود و پس از دو سال، سرتیپی فوج سوم کرمان را نیز به نام ابراهیم‌خان بمی صادر کرد؛ ولی اکنون حاکم بم و بلوچستان است و سال به سال بلکه ماه به ماه و هفته به هفته و روز به روز بر مال و ملکش می‌افزاید. علاوه بر خود وی، وابستگانش نیز در پناهش به مال و ثروت فراوان رسیده‌اند» (وزیر، ۱۳۷۶: ۱۹۲ و ۱۹۳). چنین به نظر می‌رسد با وجود موفقیت‌های ابراهیم‌خان در تسخیر و تخریب قلعه‌های متمردان بلوچستان، وی دست‌کم تا سال ۱۲۸۷ق/ ۱۸۷۰م، هنوز از حکمران ایالت دستور می‌گرفته و چندان مستقل عمل نمی‌کرده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸: ۷۶ و ۷۷). حاکمان کرمان از ابتدای حکومت قاجارها، برای تحکیم پایه‌های قدرت خود بر بلوچستان تلاش‌هایی انجام دادند که چندان موفقیت‌آمیز نبود. سرکشی خوانین این منطقه کماکان ادامه یافت. انگلستان که پس از شورش هند در

می‌رود، خدمات زیادی به وی می‌کند؛ لذا شاهزاده به او لقب خانی می‌دهد» (کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۲). ابراهیم‌خان بمی مدارج ترقی را در دوره حکمرانی وکیل‌الملک طی کرد. در اصل، وکیل‌الملک بود که در ابتدا وی را به ضابطی بم و نرماشیر انتخاب کرد و سپس، او را به فرماندهی سواره نظام و شترسوار نرماشیری گماشت. بعد از آن نیز او را به درجه سرهنگی فوج بهادر گرمسیری و ضابطی بم و نرماشیر و حکومت بلوچستان منصوب کرد. سرانجام نیز، وکیل‌الملک به ابراهیم‌خان مقام سرتیپ اولی و لقب سعدالدوله اعطا کرد (فرمانفرما، ۱۳۶۰: ۵۶).

مأموریت ابراهیم‌خان بمی به بلوچستان

در پایان سال ۱۲۷۹ق/۱۸۶۲م، دامنه ناآرامی‌های بلوچستان به جنوب خراسان نیز کشیده شد و بلوچ‌ها نواحی قاینات و طبس و سرحدات سیستان را نیز چپاول کردند. در ربیع‌الثانی ۱۲۸۰/اوت ۱۸۶۳، ناصرالدین شاه طی نامه‌ای به حسام‌السلطنه چنین فرمان داد: «برای حفظ امنیت حدود قائنات، طبس و سرحدات سیستان و معابر بلوچ و حفظ و نظم راه‌ها، نایبند [در جنوب طبس در مسیر راه کرمان] را که مسیر عبور راهزنان است، امنیتش را به محمداسماعیل خان وکیل‌الملک وزیر کرمان واگذار یا به میرعالم‌خان حشمت‌الملک بدهد؛ زیرا حاجی میرزاباقرخان حاکم طبس نمی‌تواند این راه را نظم دهد... طوری با حشمت‌الملک قرار بگذارد و مشارالیه ملتزم شود که همه طرق و شوارع عراق و یزد و خراسان و کرمان از شر بلوچ آسوده شود» (طلایی، ۱۳۸۰: ۴۱ و ۴۲). در شوال ۱۲۸۱/مارس ۱۸۶۵، بلوچ‌های بمپور نیز شورش و ابوالفتح‌خان را در این شهر محاصره کردند. حشمت‌الملک به فرماندهی دسته‌های پیاده و سواره، برای نجات بمپور رهسپار

بلوچستان شد. با نزدیک شدن نیروهای حاکم خراسان، رؤسای بلوچستان در نامه‌ای به حکومت کرمان اعلام کردند که آنان یاغی نبوده بلکه از ستم ابوالفتح‌خان به ستوه آمده‌اند؛ ولی در ۲۲ ذیقعد، قوای دولتی به سرکردگی سرهنگ ابراهیم‌خان نیز از بم حرکت کرد و در ۲۲ شعبان ۱۲۸۲/دسامبر ۱۸۶۵م، با نظم وارد بمپور شدند. خوانین بلوچستان که در بمپور بودند با شترسواران بسیاری تا دو فرسخی شهر، به استقبال قوای اعزامی آمدند. در ۲۶ شعبان نیز، گروه فراوانی از سران و فرماندهان نظامی و افزون بر صد نفر از خوانین بلوچ گرد آمدند تا برای سلامتی شاه دعا کنند (بدیعی، ۱۳۷۴: ۳۴۹). با ورود وی، محاصره‌کنندگان قلعه‌های فهرج و بمپور از ترس مجازات به سوی کوه‌ها فراری شدند و از وی، برای حفظ جان و مال خود امان خواستند. ابراهیم‌خان در نامه‌ای ابراز اطاعت بلوچ‌ها را به اطلاع حاکم کرمان رساند. وی نیز برای اطمینان آنان قرآنی مقرر کرد و دستور داد مأموران حکومتی مزاحم ایشان نشوند. ابوالفتح‌خان نیز دستگیر و در قلعه بمپور حبس شد. قوای کرمان نیز، برای استمرار امنیت در بم و نرماشیر اردو زدند (سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲: ۴۶ و ۴۷). پس از تسلیم شورشیان، در ۲۳ ذی‌الحجه سردار حسین‌خان، حاکم رودبار، فرصت را غنیمت شمرد و از آنان خواست برای تاخت‌وتاز در نواحی سرحدی به سپاه او بپیوندند؛ ولی بلوچ‌ها این درخواست را نپذیرفتند. رؤسای که تسلیم شده بودند از میرنواب‌خان تقاضا کردند به کرمان بیایند و درخصوص چگونگی برقراری آرامش بلوچستان، به حاکم کرمان و بلوچستان تعهد بسپارد. میرنواب‌خان نیز به رسم اطاعت با قرآن و شمشیری در دست به کرمان آمد. حاکم کرمان شورشیان را بخشید و آنان برای حفظ امنیت منطقه تعهد سپردند. پس از این تمهیدات، در ۲۶ محرم نیز چند نفر از رؤسای بلوچستان با هزار تومان

مالیات، به کرمان آمدند و حاکم به آنان لطف کرد (عباسی، ۱۳۷۲: ۴۸).

فتح بمپور زمینه تثبیت حاکمیت قاجارها بر بلوچستان را فراهم کرد. پس از این موفقیت، ابراهیم خان کوشید حاکمیت خود را بر بلوچستان گسترش دهد و با تصرف مناطق دیگر، قلمرو واحدی ایجاد کند. ابراهیم خان برای این منظور، به سرباز لشکر کشید و با شکست دادن اسدخان، رئیس تیره خاران، آنجا را تصرف کرد (کرزن، ۱۳۸۰: ۳۱۱/۲). در این زمان، تنها بخش‌های شرقی بلوچستان زیر نفوذ خان کلات بود. سواحل شرقی مکران نیز، که خوانین محلی آنجا را اداره می‌کردند، جزو منطقه نفوذ خان کلات بود؛ لیکن چابهار در دست اعراب مسقط بود که این اعراب زیر نفوذ کامل انگلستان بودند. بر ناحیه خاش و مناطقی که به سرحد معروف بودند نیز سعیدخان گُرد حکومت می‌کرد. سعیدخان که در جریان شورش آقاخان با دریافت مهمات و توپخانه به کمک او رفته بود، با حمایت دولت انگلیس ادعای استقلال می‌کرد (سالاربهزادی، ۱۳۷۱: ۱۲۲). وکیل‌الملک پس از تثبیت پایه‌های قدرت خود، دین محمدخان یکی از رؤسای طوایف بومی را به حکومت چابهار منصوب و او را مأمور فتح نواحی دیگر کرد (افشارسیستانی، ۱۳۷۲: ۱۶۶). از اواخر قرن سیزدهم قمری، تسلط سلطان مسقط بر گواتر و چابهار شکل گرفته بود. نصیرخان، حاکم کلات، اداره این مناطق را به صیدسلطان بن احمد، حکمران عمان، واگذار کرد. در قراردادی که در شعبان ۱۲۷۲ق/آوریل ۱۸۵۶م، بین حکومت ایران و امام مسقط منعقد شد، امور بندرعباس نیز به وی واگذار شد. سلطان مسقط هم پذیرفت که اگر حاکم فارس و کرمان سپاهی برای نظم نواحی بلوچستان روانه کنند، حاکم بندرعباس در دادن آذوقه و لوازم سفر کوتاهی نکند (حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ۸۰۶ و ۸۰۷). قوای ایران پس از

فتح چابهار، بندرگواتر را تصرف کردند که درآمد فراوانی از آن حاصل می‌شد (کرزن، ۱۳۸۰: ۵۱۹).

سپس به آرامی بر نواحی مختلف بلوچستان دست یافتند. ابراهیم خان موفق شد صلح و امنیت را در یکی از پرغوغاترین نواحی آسیا برقرار سازد. با گسترش حوزه نفوذ ایران در بلوچستان و نزدیک شدن به حاکم نشین کلات که زیر نفوذ انگلستان بود وضعیت سخت و پیچیده‌ای در منطقه به وجود آمد. ایران می‌کوشید روابط خود را با خوانین محلی بهبود بخشد و آنان را از اتحاد با انگلیسی‌ها باز دارد. همچنین، با تقویت حضور نیروهای نظامی در بلوچستان، حاکمیت دولت را بر این بخش حساس تثبیت کند. از سوی دیگر، انگلیسی‌ها که از پیشروی سریع ایران سخت نگران شده بودند به تقویت خان کلات پرداختند تا جلوی پیشروی‌های ابراهیم خان را بگیرند. آنان کوشیدند موافقت ایران را برای تعیین خطوط مرزی کلات جلب کنند. دولت انگلیسی هند از وزارت امور خارجه آن کشور خواست به طور قطعی، از توسعه نفوذ ایران در بلوچستان جلوگیری کند تا به موقعیت بریتانیا در منطقه آسیبی وارد نشود. در سال ۱۲۸۵ق/۱۸۶۸م، با حرکت قوای ایران به سمت کلات، نایب‌السلطنه هندوستان به چارلزالیسون دستور داد از پیشروی نیروهای ایران، به سوی خان نشین کلات جلوگیری کند. میرزا سعیدخان، وزیر خارجه، برای کاستن از فشار انگلیس در یاداشتی به وزارت امور خارجه آن کشور توضیح داد: سرزمین‌های مذکور پیوسته جزو خاک ایران بوده و دولت در صدد است نظم را در این مناطق ایجاد کند. بریتانیا این استدلال را نپذیرفت؛ زیرا این دولت در سال ۱۲۵۸ق/۱۸۴۲م، موافقت‌نامه‌ای با خان کلات امضا کرده بود که در صورت همراهی، از وی حمایت کنند. آنان در سال ۱۲۷۱ق/۱۸۵۴م، از حاکم کلات تعهد گرفته بودند بدون اجازه ایشان، با دولت‌های دیگر وارد

می خورد: «... چرا باید چنین ملکی که در هیچ جای عالم نیست، این طور مخروبه و بلاسکته افتاده باشد و احدی به صرافت آبادی نیفتاده، غفلت کرده باشند...».

وی می افزاید: «... اگر از همین ایلات بلوچی که در گوشه و کنار این راه‌ها که هزار خانوار و پانصد خانوار متفرقه و بیابان‌نشین هستند بیاورند و مسکون نمایند، اندکی توجه بکنند، مدت چهار پنج سال طول نخواهد کشید که ... مملکت بزرگی به قدر عراق و خمسه و قزوین خواهد شد که صد هزار تومان منافع و مالیات بدهد (فرمانفرما، ۱۳۶۰: ۵۹ و ۶۰). یکی از جاسوسان انگلیسی پیشروی سریع قوای ایران، در منطقه شرقی بلوچستان را انقلاب سیاسی در مناطق غربی هندوستان دانسته و می افزاید: اطمینانی که به این قسمت از سرحدات هندوستان وجود داشت از بین رفته است و به حکومت انگلیسی هندوستان توصیه می‌کند که با تعیین خطوط مرزی، این سرزمین را از تهدیدهای ایران حفظ کند (سالاربهزادی، ۱۳۷۱: ۱۲۹). در اثر گسترش استعمار و پیدایش اقتصاد بین‌المللی، نیاز به مشخص ساختن خطوط دقیق برخورد میان دولت‌ها و ایجاد نمایندگی‌های بازرگانی و سیاسی افزایش یافت و کوشش انگلیس، برای تعیین دقیق خطوط مرزی در شمال غربی هند با ایران، جزو نخستین نمونه‌های تعیین مرزهای نو در دوران معاصر است. به موازات اجرای این سیاست، قاجارها نیز که در استفاده از راهبرد سنتی بهره‌گیری مناسب از حکومت‌های سرحداری و حمایت از دولت‌های تحت نفوذ پیرامونی بازمانده بودند، نه تنها پیچیدگی‌های جغرافیایی و حقوقی تعیین مرزها را درک نمی‌کردند؛ بلکه از برقراری نظام سیاسی مقتدرانه عمومی در کشور نیز ناتوان بودند؛ پس به همین علت سرزمین‌های پهناوری در خراسان و سیستان و بلوچستان از دست رفت (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۷۱ و ۷۲). در سال ۱۲۷۶ق/۱۸۶۰م، چالش بین ایران و

مذاکره نشود. این امر مانع ارتباط مستقیم خان کلات، با ایران می‌شد (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۳۷). نزدیک دو دهه بعد، در سال ۱۲۹۴ق/۱۸۷۶م، خان کلات با معاهده دیگری خود را به‌طور کامل تحت‌الحمایه انگلیس قرارداد (ترنزیو، ۱۳۵۹: ۷۴). بدین ترتیب، این کشور با فرصت‌طلبی از وضعیت اقتصادی و اجتماعی بلوچستان سود برد. وجود رسم فروش ایالات و نظام دیرپای اجاره‌داری دولتی و وجود سازمان اجتماعی و ساخت قدرت و نزاع‌های عشایری این نواحی، هم اجرای برنامه‌های عمرانی و آبادانی را با دشواری روبه‌رو می‌کرد و هم روز به روز بر نارضایتی‌ها می‌افزود. جاده‌ای ساخته نمی‌شد و محکمه‌ای برای تظلم‌خواهی وجود نداشت و برزگر در برابر آنچه می‌پرداخت هیچ خیری از دولت نمی‌دید و حمایت نمی‌شد (احمدزاده، ۱۳۹۰: ۴ و ۵). دولت قاجار در سال‌های بعد، به برخی اقدامات عمرانی در بلوچستان دست زد؛ مثلاً در فهرج، نزدیکی بمپور، بازارها و حمام‌های بسیاری ساخت و با صرف مبلغی افزون بر بیست هزار تومان، زیر نظر معماری به نام استاد عباس، ساختمان‌های زیبا بنا کرد. در فاصله بین نرماشیر و بمپور نیز چهار قلعه معتبر و چندین رشته قنات احداث کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸: ۸۹). این اقدامات در صورتی که استمرار می‌یافت، می‌توانست با جلب اهالی به مناطق عاری از سکنه، برقراری ثبات و امنیت را ممکن سازد و با خشکانیدن زمینه بلوا و آشوب، نفوذ بیگانگان را ریشه‌کن کند؛ لیکن به نظر نمی‌رسد توجه به آبادانی بلوچستان، چندان از فهرج و بمپور فراتر رفته باشد؛ پس شکوفاکردن استعدادهای زراعتی و تجارتي منطقه که می‌توانست به استقرار بیشتر حاکمیت ایران، در جنوب شرق کشور کمک کند، ادامه نیافت؛ به طوری که فیروزمیرزا، حاکم کرمان و بلوچستان، بین سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸ق/۱۸۸۰ تا ۱۸۹۸م، نیز افسوس

ایران، به همراه حاکم بلوچستان حاضر به همکاری با هیئت انگلیسی نبودند و تعیین خطوط مرزی در بلوچستان را مانع برقراری کامل حاکمیت ایران می‌دیدند (رایت، ۱۳۸۳: ۱۹۷). گلداسمید با همکاری نکردن مأموران ایرانی، پیشرفت کارها را ناممکن دید؛ اما بدون حضور این هیئت، در سواحل چابهار استقرار یافت و بر پایه اطلاعاتی که بین سال‌های ۱۲۸۷ تا ۱۲۹۰ق/۱۸۷۰ تا ۱۸۷۳م، از منطقه کسب کرده بود به تعیین خطوط سرحدی پرداخت. وی سرگرد لووت را مأمور کرد تا از حدود مرزی بازدید و نقشه‌های آن را ترسیم کند. گلداسمید سپس به تهران آمد و نتیجه رأی حکمیت خود را به اطلاع دولت ایران رساند. ناصرالدین‌شاه چون تمامی بلوچستان را جزو قلمرو ایران می‌دانست، نخست طرح پیشنهادی را نپذیرفت. پس از کوتاه‌نیامدن دولت انگلستان، شاه ناحیه کوهک را که در نقشه نیامده بود جزو جدانشدنی قلمرو ایران برشمرد؛ لیکن سرانجام با طرح گلداسمید موافقت کرد. در سال ۱۲۸۹ق/۱۸۷۲م، سرگرد سن‌جان مأمور بازبینی و تأیید نقشه‌های خطوط مرزی شد که سرگرد لووت تهیه کرده بود. سرانجام براساس همین نقشه‌ها، خطوط مرزی علامت‌گذاری و مشخص شد (کرزن، ۱۳۸۰: ۳۱۳/۲) و مرز بلوچستان ایران و انگلیس از نقطه‌ای واقع در مشرق گواتار، گواتار با گوادر متفاوت است، تا کوهک و از کوهک تا کوه ملک‌سیاه تعیین شد (سایکس، ۱۳۶۸: ۵۲۳، ۵۱۹). خطوط مرزی از گواتار شروع می‌شد و سپس از خط‌القع‌رودهای دشت و دشتیاری یا رودخانه خواجه عبور می‌کرد و با انحرافی به جانب شرق، از کنار رودخانه ماشکید تا باتلاق هامون امتداد می‌یافت (کرزن، ۱۳۸۰: ۳۱۳). بلوچستان ایران در اثر این تغییرات از شمال به سیستان، از شرق به پنج‌گور و کیچ، از جنوب به دریای عمان و از طرف مغرب به

انگلیس بر سر سواحل بلوچستان وارد مرحله تازه‌ای شد. دولت ایران که حضور بیگانگان را در نواحی ساحلی بلوچستان منافی منافع خود می‌دید، حاضر نبود اجازه کشیدن خط تلگراف را از راه زمینی و سواحل جاسک به گواتر بدهد. انگلیس نیز درصدد بود هرچه زودتر از طریق تعیین خطوط مرزی، با رؤسای محلی وارد معامله شود و خط تلگراف را از بندرگواتر تا کراچی، از داخل قلمرو آنان بکشد؛ بنابراین، دولت ایران را تحت فشار قرار داد و سرانجام در سال ۱۲۷۸ق/۱۸۷۰م، ناصرالدین‌شاه با تشکیل کمیسیونی سه‌جانبه، برای تعیین دقیق خطوط مرزی که در آن نمایندگان ایران و انگلیس و خان کلات حضور داشته باشند، موافقت کرد (رایت، ۱۳۸۳: ۱۹۶). دولت انگلیس در سال ۱۲۸۷ق/۱۸۷۰م، فردریک گلداسمید، مدیرکل تلگراف هند و اروپا، که سواحل مکران را به‌خوبی می‌شناخت برای تعیین خطوط مرزی بلوچستان انتخاب کرد. این افسر مغرور دخالت در امور بلوچستان را حق انگلستان می‌دانسته و معتقد بود دولت ایران نیز باید، قدردان این قبیل اقدامات باشد (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۵۴). وی در گزارشی به صراحت نوشت: «من هیچ حقی برای دولت ایران بر بلوچستان قائل نیستم» و با اشاره به سوابق کوشش ایران، برای تسلط بر منطقه می‌افزاید: «من هرگز نمی‌توانم قبول نمایم، ولو برای یک دقیقه، رؤسا و سرداران مکران در قسمت غربی کلات حاکمیت دولت ایران را بپذیرند (محمود، ۱۳۵۳: ۳/۹۶۴). با چنین رویکردی، وی در اوایل سال ۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م، وارد تهران شد و بی‌درنگ، به بمپور رفت. در این شهر، خان کلات با یک افسر انگلیسی و سیصد نیروی نظامی به او پیوستند. حضور این همه نیرو ایرانیان را که به مقاصد بریتانیا، در بلوچستان بدگمان بودند بیشتر نگران می‌کرد. به همین علت میرزامعصوم‌خان، نماینده دولت

ایران می‌شد؛ بلکه با استمرار مداخلات خارجی، در آینده زمینه‌ساز برخی از بحران‌های منطقه‌ای می‌شد.

نتیجه

دولت قاجار برای تثبیت حاکمیت خود در بلوچستان، به اقدامات مختلفی دست زد؛ لیکن تا زمان ناصرالدین شاه نتوانست آرامشی را که پس از قتل نادرشاه متزلزل شده بود، تأمین کند. به نظر می‌رسد انتخاب تهران به پایتختی و انتقال مرکز ثقل جریانات سیاسی به آذربایجان که به‌طور طبیعی بلوچستان را دور از دسترس قرار می‌داد؛ همچنین وجود طوایف متعدد، با اختلافات قومی و مذهبی که به دلیل کاهش اقتدار دولت مرکزی فرصت را برای دست‌اندازی، به زیست‌بوم‌های یکدیگر مناسب می‌دیدند و راه خودسری می‌پیمودند، از مهم‌ترین عوامل بروز ناآرامی‌های بلوچستان، در اوایل عصر قاجار است. در دوره محمدشاه، مدعیان احیای فرقه اسماعیلیه ناآرامی‌هایی را در بلوچستان برپا کردند که با حمایت همه‌جانبه دولت استعماری انگلیس، زمینه را برای ایجاد تنش‌های مذهبی و قومی بیشتر مهیا می‌کرد. امیرکبیر از یک سو با تقویت نیروهای نظامی و از سوی دیگر، با سپردن بخشی از قدرت به سران و بزرگان محلی، راهکار مؤثری را برای برقراری حاکمیت ایران در پیش گرفت؛ لیکن با قتل وی منطقه باز گرفتار آشوب شد. در این زمان، اداره بلوچستان به عهده حاکم‌نشین کرمان بود. اقدامات فرمانفرمای کرمان نتوانست شورش‌ها را مهار کند و ناصرالدین شاه ناگزیر، به والی خراسان دستور داد تا بلوچستان را آرام سازد. امیراسدالله عَلم برای انجام این مأموریت عازم منطقه شد؛ ولی این تمهید هم مؤثر نیفتاد و این بار حاکم کرمان، ابراهیم خان بمی را مأمور دفع شورش‌ها کرد. وی بمپور مرکز بلوچستان را تسخیر کرد و با انجام پاره‌ای اقدامات

نرماشیر و رودبار و بشاگرد محدود شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴: ۳۲۷). در حقیقت، انگلیس مدت‌ها بود زمینه‌های مداخله در این نواحی را فراهم آورده بود. این کشور در سال ۱۲۵۶ق/۱۸۴۰م، پس از حضور نظامی و درهم‌شکستن اقتدار سرداران بلوچ، پیمان‌هایی را با آنان به امضا رساند که مغایر حق حاکمیت ایران بود. انگلیسی‌ها با سرداران بلوچ، همانند حاکمان محلی خود مختار رفتار می‌کردند و همین امر، به منزله نادیده گرفتن حقوق دولت ایران بود. برای مثال، در سال ۱۲۷۰ق/۱۸۵۴م، انگلیسی‌ها طی قراردادی تعهد کردند در برابر ابراز وفاداری نصیرخان دوم، کمک‌های مالی و نظامی در اختیار وی قرار دهند. همچنین در سال ۱۲۹۲ق/۱۸۷۵م، با میرخداداد بلوچ توافق‌نامه‌ای امضا کردند و او را به عنوان حاکم مستقل و دوست و همسایه انگلیس به رسمیت شناختند (احمدی، ۱۳۷۹: ۳۱۹). بدین ترتیب، آنان با درپیش گرفتن سیاستی که دست رؤسای بلوچ را برای اعمال قدرت در منطقه باز می‌گذاشت، اطاعت کامل آنان را به دست می‌آوردند. با تعیین دقیق خطوط مرزی و گسترش نفوذ بریتانیا در بلوچستان، دیوار دفاعی این کشور در غرب هند تکمیل شد. بلوچستان یکی از شاهراه‌های تجاری بین ایران و هند بود و بیشتر، از جنبه‌های نظامی به آن توجه شد. کمپانی هند شرقی به جای پارچه‌های هندی، کالاها و پارچه‌های انگلیسی را به مقدار بسیار، با کشتی تا دریای سیاه و بندر ترابوزان حمل می‌کرد؛ سپس به عثمانی می‌فرستاد و از آنجا، به بازارهای تبریز و صفحات شمالی ایران وارد می‌کرد (فوران، ۱۳۹۲: ۱۷۴). به علت وجود ناآرامی‌های مداوم و حضور قوای نظامی بیگانه، بلوچستان به تدریج رونق خود را از دست داد. انگلیس با ایجاد مرزهای مصنوعی و بارز کردن ویژگی‌های قومی و حساس کردن ساکنان دو سوی مرزها، نه تنها مانع توسعه پایدار این بخش از سرزمین

و جز در مواقعی محدود، به گسترش تجارت و کشاورزی پرداخته نشد. همین امر زمینه نفوذ بیشتر بیگانگان را فراهم آورد و سرانجام نیز سرزمین‌های پهناوری در این بخش از کشور از دست رفت. بی‌اهمیت شدن شاهراه بازرگانی بلوچستان به هند، در اثر انتقال راه تجارتي کمپانی هند شرقی، به شمال غربی ایران نیز موجب فقر اقتصادی بیشتر در بلوچستان شد. کشیده شدن مرزهای تصنعی همراه با دیگر اقدامات بیگانگان، برای بارزکردن ویژگی‌های نژادی و حساس کردن اقوام و ایجاد اختلافات مذهبی نیز میراثی است که از دوران استعمار برای ساکنان این بخش از ایران باقی مانده است.

کتابنامه

الف) کتاب‌ها

- احمدی، حمید، (۱۳۷۹)، قوم و قومیت در ایران، تهران: نی، چ ۲.
- احمدی، حسن، (۱۳۷۸)، جغرافیای تاریخی سیستان؛ سفر با سفرنامه‌ها کریستی... [و دیگران]، (گردآوری و ترجمه، تهران: مؤلف.
- اعتماد السلطنه، محمدحسن‌خان، (۱۳۶۴)، مرآت‌البلدان. تهران: اسفار.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، (۱۳۶۸)، چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین‌شاه؛ جلد اول المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار، با تعلیقات حسین محبوبی اردکانی، تهران: اساطیر.
- افشار سیستانی، ایرج، (۱۳۷۲)، چابهار و دریای پارس، زاهدان: صدیقی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- آدمیت، فریدون، (۱۳۷۸)، امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی، چ ۸.

نظامی، موفق شد حوزه حاکمیت ایران را در محدوده بلوچستان کنونی تثبیت کند و بدین ترتیب، آرامش به منطقه بازگشت. در این زمان، انگلستان برقراری حاکمیت دولت مرکزی در بلوچستان را نشانه افزایش قدرت ایران و تهدیدی برای مرزهای هند می‌دید؛ پس درصدد تحریک خوانین محلی، به‌ویژه خان کلات، برآمد. سرانجام نیز دولت ایران را که پیشتر با تحمیل قرارداد پاریس وادار به استقلال افغانستان کرده بود، برای مشخص کردن خطوط مرزی زیر فشار قرار داد. بدین ترتیب، ژنرال گلداسمید مأمور مرزهای جنوب شرق ایران شد و مرزهای کنونی بلوچستان، براساس منافع انگلستان و بدون رضایت حکومت ایران شکل گرفت. چنین به نظر می‌رسد که از دوره قاجار به بعد هرگاه بلوچستان گرفتار بحران‌های اجتماعی ناشی از درگیری‌های قومی و مذهبی بوده، زمینه دخالت بیگانگان در این منطقه فراهم شده است. چنان‌که دولت ایران اقتدار خود را در آن حفظ کرده، از به ثمرنشدن اهداف استعمارگران جلوگیری کرده است. تجربه دوره کوتاه صدارت امیرکبیر نیز نشان می‌دهد هرگاه موازنه‌ای بین استفاده مناسب از نفوذ سران قبایل و طوایف محلی، با حضور مقتدرانه قوای نظامی دولتی در بلوچستان برقرار شد، امکان برنامه‌ریزی‌های همسو با منافع ملی بیشتر فراهم شده است. اما هرگاه اقتدار حکومت مرکزی ضعیف بوده و از اتخاذ تصمیم‌های قاطعانه بازمانده است، بیگانگان تکاپوهای خود را برای نیل به مقاصد استعماری افزایش داده‌اند؛ پس آشوب‌های اجتماعی و گرایش‌های تجزیه‌طلبانه در منطقه افزایش یافته است. یکی از عواملی که در صورت استمرار و برنامه‌ریزی درست، می‌توانست موجب حفظ حاکمیت ایران بر بلوچستان شود، رسیدگی به وضعیت اقتصادی منطقه بود. در دوره قاجار کوششی برای آبادانی بلوچستان صورت نگرفت

- ترنزیو، پیوکارلو، (۱۳۵۹)، رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- حسینی جامی، محمودبن ابراهیم، (۱۳۸۴)، تاریخ احمدشاهی؛ تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان، به تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، تهران: دانشگاه تهران.
- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن، (۱۳۶۷)، فارسنامه ناصری، ج ۱، به تصحیح منصور رستگار فسائی، تهران: امیر کبیر.
- خاوری شیرازی، فضل الله بن عبدالنبی، (۱۳۸۰)، تاریخ ذوالقرنین، ج ۲، به تصحیح ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خورموجی، محمدجعفر، (۱۳۶۳)، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش خدیو جم، تهران: جم، چ ۲.
- رایت، دنیس، (۱۳۸۳)، انگلیسیان در ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران: اختران.
- روانبد، عبدالله، (۱۳۹۱)، سابقه تاریخی بلوچستان؛ جغرافیا، تاریخ، طوایف، به اهتمام حسین جهانتیغ، زاهدان: طهارت.
- سالاربهزادی، عبدالرضا، (۱۳۷۱)، بلوچستان سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ ش، تهران: موقوفات محمود افشار یزدی.
- سایکس، پرسسی، (۱۳۶۳)، سفرنامه سر پرسسی سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: لوحه.
- سایکس، سرپرسی، (۱۳۶۸)، تاریخ ایران، ج ۲، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب، چ ۴.
- سپهر، محمدتقی، (۱۳۷۷)، ناسخ التواریخ، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- عباسی، محمدرضا و پرویز بدیعی، (۱۳۷۴)، روزنامه وقایع اتفاقیه؛ ج ۴ شماره های ۳۷۵ تا ۴۷۱، تهران:
- کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها.
- فرمانفرما، عبدالحسین، (۱۳۶۰)، سفرنامه کرمان و بلوچستان، به کوشش ایرج افشار، تهران: بی نا.
- فوران، جان، (۱۳۹۲)، مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، رسا، چ ۱۴.
- کاظم زاده، فیروز، (۱۳۷۱)، روس و انگلیس در ایران (از ۱۸۶۴ م. تا ۱۹۱۴ م.)؛ پژوهشی درباره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انقلاب اسلامی، چ ۲.
- کرزن، جورج ناتائیل، (۱۳۸۰)، ایران و قضیه ایران، ج ۲، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۵.
- کرمانی، ذوالفقار، (۱۳۷۴)، جغرافیای نیمروز، به کوشش عزیزالله عطاردی، مشهد: عطارد.
- محمود، محمود، (۱۳۵۳)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج ۸، تهران: اقبال، چ ۴.
- نوایی، عبدالحسین، (۱۳۷۷)، ایران و جهان؛ جلد دوم از قاجاریه تا پایان عصر ناصری، تهران: رهنما، چ ۲.
- وزیر، احمدعلی خان، (۱۳۷۵)، تاریخ کرمان، ج ۲، به کوشش محمد ابراهیم پاریزی باستانی، تهران: علمی، چ ۲.
- وزیر، احمدعلی خان، (۱۳۷۶)، جغرافیای کرمان، به کوشش محمد ابراهیم پاریزی باستانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۴.
- هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۸۰)، روضه الصفای ناصری، ج ۹، تهران: اساطیر.

ب) مقالات

- احمدزاده، میرحواس، (بهار و تابستان ۱۳۹۰)، «بررسی مسائل اقتصاد سنتی در سیستان و بلوچستان

دوره قاجار»، تهران: فصل‌نامه علمی پژوهشی
جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
فرهنگی، س ۲، ش ۱، ص ۱ تا ۱۳.

- رئیس طوسی، رضا، (تابستان ۱۳۷۶)، «استراتژی
سرزمین‌های سوخته؛ سیستان و نخستین گام‌های نفوذ
استعمار»، تهران: فصل‌نامه تاریخ معاصر ایران، س ۱،
ش ۲، ص ۴۷ تا ۷۲.

- مجتهدزاده، پیروز، (بهمن و اسفند ۱۳۷۵)، «پیدایش و
بنیان‌پذیری حکومت و مرز در ایران»، ترجمه
حمیدرضا ملک‌محمدی نوری، تهران: مجله اطلاعات
سیاسی-اقتصادی، ش ۱۱۳ و ۱۱۴، ص ۶۰ تا ۷۳

- ملکشاهی، هاشم، (بهار ۱۳۸۷)، «انگلیس و جدایی
بلوچستان»، تهران: فصل‌نامه تاریخ معاصر ایران، س ۱۲،
ش ۴۵، ص ۱۹۹ تا ۲۱۴.

ج) اسناد

- عباسی، محمدرضا و پرویز بدیعی، (۱۳۷۲)،
گزارش‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی ولایات عهد
ناصری ۱۳۰۷ق، تهران: اسناد ملی ایران پژوهشکده
اسناد.

- گزیده اسناد، (۱۳۸۰)، به کوشش زهرا طلایی، ج
اول، مشهد: آستان قدس رضوی.